



تاریخ مختصر

سازمان فدائیان (اقلیت)

سازمان فدائیان (اقلیت)



## تاریخ مختصر سازمان فدائیان (اقلیت)

سراسر تاریخ بشریت از دوران تقسیم جامعه به طبقات و پیدایش جامعه طبقاتی تا به امروز مشحون از نبردها، کشمکش‌ها و ستیزهای طبقاتی است.

به هر برهه‌ای از این تاریخ که نظر بیافکنیم، نبردی را می‌بینیم میان دو نیروی اصلی جامعه، دو طبقه‌ای که رو در رو یکدیگر قرار گرفته‌اند. یکی از این دو، طالب ثبات، رکود و ایستائی و مدافع حفظ وضع موجود است، محافظه‌کار و ارتجاعی است، از پیشرفت، دگرگونی و ترقی می‌هراسد و از هیچ تلاشی برای به تأخیر انداختن تحول تاریخ دریغ نمی‌ورزد. این نیروی بازدارنده و ترمزکننده تاریخی، طبقه حاکم و مرتجع است.

اما نیروی دیگری که در تضاد با این نیرو قرار دارد، طالب جنبش، پیشرفت و ترقی تاریخ است، وضع موجود را نفی می‌کند و پرچم طغیان و شورش علیه این نظم را به اهتزاز در می‌آورد. این نیرو، طبقه تحت‌ستم، اما بالنده و مترقی است که آینده به آن تعلق دارد. تمام تاریخ بشریت مملو از حماسه‌آفرینی، از خود گذشتگی، فداکاری و مبارزه قهرمانانه نیروی بالنده و مترقی برای برافکندن طبقات مرتجع، دگرگونی نظام‌های اقتصادی - اجتماعی و به تخت نشاندن نظامی نوین و عالی‌تر است. موجودیت سازمان ما نیز در بطن همین مبارزات و حماسه‌آفرینی‌ها گذاشته شد. در ۱۹ بهمن ماه ۱۳۴۹، در یکی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ ایران که رژیم سلطنتی محمدرضا شاه، با برقراری یک دیکتاتوری عریان و سلب ابتدائی‌ترین حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی مردم، هر مخالفت و نارضایتی علیه وضع موجود را به شدت سرکوب میکرد، گروهی از انقلابیون کمونیست، که تمام وجودشان سرشار از عشق و ایمان به طبقه کارگر، آزادی و رهائی بشریت ستمدیده از قید هرگونه ستم و استثمار و کینه و نفرت نسبت به استثمارگران و ستمگران بود، با حمله مسلحانه به پاسگاه سیاهکل، نبردی حماسی و افتخارآفرین را علیه طبقه حاکم آغاز نمودند، پرچم جنگ بیرحمانه علیه نظم موجود و نظام سلطنتی حاکم بر ایران را به اهتزاز درآوردند و سازمانی را بنیان گذاشتند که اهداف و آرمانهایش همانا اهداف و آرمان‌های سوسیالیستی طبقه کارگر، برانداختن هرگونه ستم و استثمار و محو و نابودی طبقات بوده و هست.

## دوران شکل‌گیری سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران

در توضیح جریان شکل‌گیری سازمان ما، باید به بررسی شرایطی پرداخت که در بطن آن سچفخا پا به عرصه حیات نهاد. لذا باید به دهه چهل بازگشت و شرایط عینی و ذهنی آن دوران را مرور کرد.

این دوره‌ای است که جامعه ایران در نتیجه سرکوب و دیکتاتوری عریان، نسبتاً آرام بود و جنبش توده‌ای با رکود و خمود روبرو بود. معه‌ذا از نیمه دوم دهه چهل، توأم با تشدید تضاده‌ها، آرام آرام جنبش‌های اعتراضی علنی شکل می‌گیرند. نخستین تجلی این رشد جنبش اعتراضی، جنبش دانشجویی بود، که تدریجاً خصلت توده‌ای به خود گرفت و در جریان مرگ تختی و اعتراض به گران شدن بهای بلیط اتوبوس‌ها در تهران خود را نشان داد. اما هنوز از جنبش‌های گسترده خودانگیخته کارگری خبری نبود.

در این شرایط که جنبش، تازه آرام آرام اوج می‌گرفت و گرایش به سوسیالیسم به ویژه در میان نیروهای بالفعل، در حال گسترش بود و جنبش کمونیستی از جهت کمی پیوسته رشد می‌کرد، مسئله مبارزه متشکل، رابطه جنبش کمونیستی و کارگری و ضرورت رهبری پرولتری بر جنبش به صورت مسائلی مبرم در دستور کار قرار می‌گرفت.

آنچه که در این مقطع به جنبش کارگری مربوط می‌گردد، این است که طبقه کارگر در نتیجه دیکتاتوری و اختناق رژیم شاه، خیانت‌های حزب توده و انباشته شدن صفوف آن از دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری که در نتیجه فرم و خانه‌خرابی به صفوف طبقه کارگر پیوسته بودند، اما هنوز خصلت‌های پرولتری کسب نکرده بودند، فاقد حداقل انسجام، آگاهی طبقاتی و تشکل طبقاتی مستقل بود و رابطه ارگانیکی میان این جنبش و جنبش کمونیستی وجود نداشت. جنبش کمونیستی نیز به‌رغم این که در این دوران پیوسته به لحاظ کمی گسترده‌تر و وسیع‌تر شده بود، اما از یک بحران درونی در رنج بود. بلا تکلیفی، سردرگمی، پراکندگی و بی‌عملی، خصلت عام همه محافل و گروه‌هایی بود که در این دوران شکل گرفته بودند.

در پی شکست و ازهم پاشیدگی حزب توده، از درون نیروهای مخالف آن، دو گرایش شکل گرفته بود. یک گرایش مسئله شکست و خیانت حزب توده را نه ناشی از خط مشی رفرمیستی و سازشکارانه آن، بلکه در خیانت رهبری آن می‌پنداشت و برای احیاء حزب با رهبری جدید تلاش می‌کرد. گرایش دیگر، ظاهراً با ریویزیونیسم و رفرمیسم حزب توده مرزبندی می‌کرد، اما با این وجود جوهر تفکرات حزب توده را با خود حمل می‌کرد. این جریان در پی سراب

جنگ دراز مدت توده‌ای و محاصره شهرها از طریق روستاها بر طبق الگوی چین بود. تا مدتی این دو گرایش نفوذ قابل ملاحظه‌ای نیز در جنبش به‌دست آورده بودند، اما از آنجائی که قادر به گسست قطعی از تفکرات “توده‌ای” و ارائه یک خط مشی انقلابی منطبق بر شرایط جدید نبودند، به سرعت اعتبار خود را از دست دادند. گروه‌ها و محافل که پدید می‌آمدند و اغلب فاقد کمترین تجربه بودند، پیش از آن که بتوانند رابطه‌ای با طبقه کارگر برقرار کنند، زیر ضربات پلیس متلاشی می‌شدند. این امر به نوبه خود تاثیراتی منفی بر پاره‌ای محافل برجای می‌گذاشت و توجیهی برای بی‌عملی می‌شد، که حزب توده مبلغ آن بود. ادعا می‌شد که عجالتاً نمی‌توان کاری کرد، باید از هرگونه مداخله در امور خودداری کرد، خود را حفظ نمود و به انتظار فرا رسیدن شرایط بهتری بود. این محافل نیز در نتیجه بی‌عملی از درون می‌گندیدند و پس از مدتی متلاشی می‌شدند. در مجموع، ضربات مداوم پلیس، سردرگمی گروه‌ها و محافل، ناتوانی در پاسخگوئی به مسائل مبرمی که شرایط نوین پدید آورده بود، ناتوانی در ایجاد رابطه و پیوند با طبقه کارگر، اختلافات بین‌المللی در جنبش کمونیستی و بالاخره بی‌عملی‌ای که تار و پود همه گروه‌ها و محافل را فرا گرفته بود، به بحران موجود دامن می‌زد.

در این اوضاع و شرایط که پاسخ‌های کلیشه‌وار کتابی و الگوبرداری از نمونه‌های روسیه و چین جز شکست راه به جائی نبرده بود، این مسئله که چه باید کرد تا از این دور تسلسل بی‌عملی و بحران بیرون آمد، مسئله جدی آن دسته از گروه‌ها و محافل بود که به وضع موجود تمکین نکرده و خواستار شکستن بن‌بست موجود و مداخله انقلابی در مبارزه طبقاتی بودند. اما این امر ممکن نبود، مگر آن که یک تحلیل مشخص از اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود صورت می‌گرفت تا بر مبنای آن بتوان به شیوه‌های مبارزاتی و اشکال تشکیلاتی نوین و شعارهای نوین دست یافت. این وظیفه را کسانی برعهده گرفتند که بنیانگذار سازمان ما شدند. برای نخستین بار یک تحلیل مشخص از اوضاع مشخص ایران ارائه شد. در عرصه اقتصادی، تسلط شیوه تولید سرمایه‌داری نشان داده شد. اهمیت این مسئله در آن بود که پایه محکمی برای نتیجه‌گیری‌ها و فعالیت‌های آتی کمونیست‌ها گذاشته می‌شد، چرا که از یک سو به اغتشاش و سردرگمی که سازمان‌ها و گروه‌های طرفدار چین پدید آورده بودند و جامعه ایران را همچنان نیمه فنودال – نیمه مستعمره معرفی می‌کردند، پایان داده شد و از سوی دیگر با نشان دادن نقش بورژوازی وابسته و امپریالیسم در این تحولات بر ادعاهای فرصت‌طلبانه حزب توده مبنی بر خصلت مترقی اقدامات رژیم خط بطلان کشیده شد. در عرصه سیاسی نشان داده شد که چگونه به‌رغم مسلط شدن شیوه تولید سرمایه‌داری و روبنای سیاسی بورژوائی، در خصلت ارتجاعی حاکمیت سیاسی تغییری ایجاد نگردید و علل و نقش دیکتاتوری عریان در سرمایه‌داری وابسته ایران تبیین شد. سپس پاسخی مشخص به موقعیت و نقش طبقات در

جامعه، انقلاب ایران و نیروهای محرکه آن ارائه گردید. در این زمینه نیز با گرایش‌های موجود در آن زمان که حزب توده و جریانات منشعب از حزب توده مُبلغ آن بودند مرزبندی گردید. بر این توهم که گویا بورژوازی به اصطلاح ملی می‌تواند نقشی انقلابی و مترقی داشته باشد خط بطلان کشیده شد. رفیق احمدزاده مطرح می‌کرد که به رغم خصلت دمکراتیک انقلاب در مرحله نخست، از آنجائی که “مبارزه با سلطه امپریالیستی یعنی سرمایه جهانی، عناصری از مبارزه با خود سرمایه را در بر دارد” و “باین دلیل عناصری از یک انقلاب سوسیالیستی نیز در بطن این مبارزه ضدامپریالیستی متولد شده و در جریان مبارزه شروع به رشد می‌کند.” لذا بورژوازی ملی ماهیتاً نمی‌تواند در چنین مبارزه‌ای پیگیر باشد و به دلیل شرایط تاریخی وجودش و پیوندهایش با سرمایه خارجی در بسیج توده‌ها مردد و ناتوان است. “او حتی گامی فراتر می‌نهد و از زوال قطعی آن سخن می‌گوید: “بورژوازی ملی هنوز رشد نکرده تحت فشار سرمایه خارجی ضعیف شده، امکان تشکل طبقاتی را از دست می‌دهد و بالاخره به تدریج از میان می‌رود.” در مورد نقش و موقعیت خرده‌بورژوازی نیز گفته می‌شود که اینان “نیز به دلیل شرایط مادی تولید خود، هیچگاه نمی‌توانند یک نیروی مستقل سیاسی را تشکیل دهند و بدین ترتیب یا باید تحت رهبری پرولتاریا قرار گیرند و یا خود را به بورژوازی بسپارند.” و بالاخره به موقعیت و نقش پرولتاریا پرداخته می‌شود و نتیجه‌گیری می‌شود که “پرولتاریا اگر چه از لحاظ کمی ضعیف است اما از لحاظ کیفی و امکان تشکل بسیار قدرتمند است.” در این جا رهبری پرولتری بر جنبش، شرط هرگونه پیروزی انقلاب معرفی می‌شود. “هرچه دولت ماهیتاً و صوراً بورژوائی‌تر شده است، عناصر سوسیالیستی انقلاب اهمیت بیشتری پیدا کرده، مبارزه با سلطه سرمایه جهانی بیشتر به مبارزه با خود سرمایه تبدیل شده و لزوم رهبری پرولتری بیشتر آشکار شده است.”

این تحلیل اقتصادی – اجتماعی و سیاسی با در نظر گرفتن سطح جنبش کمونیستی در آن دوران، دست‌آوردی بزرگ و گام مهمی به پیش بود، لذا بی‌دلیل نبود که به زودی به نظریه مسلط در جنبش کمونیستی ایران تبدیل گردید. اما هدف از این تحلیل همان گونه که گفتیم یافتن راهی برای برون رفت از بحران موجود بود. مسئله به‌هررو، مسئله “فراتر رفتن از تجمع ساده” نیروهای جنبش کمونیستی، ادامه‌کاری، رابطه و پیوند با طبقه کارگر و رهبری پرولتری انقلاب بود. در یک مقطع، مسئله تشکل حزب طبقاتی کارگران نه به طور کلی بلکه به صورت مشخص و فوری آن مطرح می‌گردد. رفیق احمدزاده توضیح می‌دهد: “بدین ترتیب پذیرفتیم که هدف ما و سایر گروه‌های کمونیست باید ایجاد حزب مارکسیست-لنینیست باشد. بلافاصله این مسئله مطرح شد، برای ایجاد چنین حزبی چه باید کرد؟ آن وقت این دو وظیفه اساسی در برابر ما قرار گرفت: ما و سایر گروه‌ها از یک طرف می‌بایست کادرهای حزب آینده را تربیت کنیم و از طرفی دیگر باید زمینه چنین حزبی را در میان توده‌ها فراهم

می‌کردیم. ” اما “ما تا به حال ندیده بودیم که مسئله ضرورت ایجاد حزب مطرح شود، بدون آن که خود جریان عملی مبارزه آن را نطلبیده باشد، بدون آن که زمینه آن در میان کارگران و توده غیرکارگر فراهم نبوده باشد.”

غیرواقعی بودن مسئله تشکیل حزب در آن مرحله که نه از جنبش‌های خودانگیخته وسیع کارگری خبری بود، نه از رابطه جنبش کمونیستی و کارگری، و نه از برنامه و تاکتیک‌های پرداخت شده پرولتری، روشن است. به ویژه امروز پس از آن که سال‌ها از آن ایام گذشته است، طبقه کارگر یک انقلاب را پشت سر گذارده و جنبش کارگری و کمونیستی در سطحی کاملاً متفاوت قرار دارند، معه‌ذا دشواری تشکیل حزب یک معضل کنونی جنبش ما است، غیرواقعی بودن این مسئله در آن دوران بر کسی پوشیده نیست.

به هر رو، رفقای ما در زمره آن دسته از به اصطلاح سوسیالیست‌هایی که صرفاً حرف می‌زنند و شعار می‌دهند و گفتارشان با کردارشان مطابقت ندارد، نبودند. مسئله آن‌ها نه صرفاً قبول ظاهری مارکسیسم و اهداف و آرمان‌های پرولتری، بلکه تلاش در جهت عملی کردن آن در زندگی واقعی بود. برای آن‌ها مارکسیسم – لنینیسم راهنمای عمل انقلابی بود و یکی از حلقه‌های درهم شکستن بحران موجود را فائق آمدن بر شکاف میان تئوری با عمل و پراتیک انقلابی از طریق پیوند این دو میدانستند. لذا در مسئله تشکیل حزب دچار سردرگمی و بی‌عملی نشدند، اشتباه خود را سریعاً تصحیح نمودند و به این نتیجه دست یافتند تا تشکیل حزب طبقاتی کارگران راه درازی در پیش است و راه حلی را که برای مداخله انقلابی در مبارزه طبقاتی، فراتر رفتن از مبارزه فعلی، و ادامه‌کاری در مبارزه ارائه دادند، پیوند عمل نظامی و سیاسی بود.

## از سیاهکل تا قیام

لذا آنچه که پس از یک دوره مباحثات تئوریک در دستور کار قرار گرفت، دست یازیدن به یک مبارزه جدی از طریق تلفیق مبارزه سیاسی و نظامی به ویژه با تکیه بر تجربیات انقلاب کوبا و مبارزات چریک‌های شهری در امریکای لاتین بود. تیم‌های شهر و کوه سازماندهی گردید و تدارک ایجاد یک کانون پارتیزانی در کوه‌های شمال در دستور کار قرار گرفت. اما هنوز این تدارک به طور کامل فرجام نگرفته بود که به علت برخی دستگیری‌ها و احتمال

دستیابی رژیم به پاره‌ای اطلاعات، عملیات زودتر آغاز گردید و در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل انجام گرفت.

به رغم این که تیم کوه در پی این عملیات متحمل ضرباتی جدی گردید، اما اقدام جسورانه و قهرمانانه حمله نظامی به یکی از مراکز سرکوب و ستم نظامی رژیم، انعکاس سیاسی وسیع و گسترده‌ای یافت.

اهمیت سیاسی این عمل نظامی، قبل از هر چیز در آن بود که جزیره ثبات و آرامش رژیم شاه را متلاطم ساخت و افسانه قدر قدرتی رژیم شاه را در هم شکست. این عمل نظامی، روحیه انقلابی را در میان نیروهای انقلابی و مبارز، فوق‌العاده بالا برد. در همه جا صحبت از سیاهکل و چریک‌های فدائی بود. آگاهترین نیروهای جامعه به تحسین و تمجید از این مبارزه برخاسته بودند. رژیم شاه که خطر را دریافته بود، برای خفه کردن و سرکوب هرچه سریع‌تر این جنبش نوپا از هیچ سرکوب و وحشی‌گری دریغ نکرد. در سحرگاه ۲۶ اسفند، ۱۳ تن از حماسه‌آفرینان سیاهکل را به جوخه اعدام سپرد تا گویا درس عبرتی برای دیگران باشد.

رژیم شاه در این خیال خام به سر می‌برد که با تشدید وحشی‌گری، شکنجه و زندان و اعدام می‌تواند در عزم و اراده فدائیان خلل وارد آورد و آن‌ها را از ادامه مبارزه باز دارد. اما به زودی دریافت که حتی وحشیانه‌ترین شکنجه و سرکوب و اعدام نیز قادر نیست این جنبش را مهار کند. در سال ۵۰ چندین گروه از رفقای ما از رهبران و کادرهای برجسته سازمان به جوخه اعدام سپرده شدند، اما گروه گروه نیروهای انقلابی، کارگران و روشنفکران انقلابی، جای خالی این رفقا را پر کردند. به جای هر فدائی که به خاک و خون در غلطید، ده‌ها فدائی بپاخواستند. عملیات نظامی که دیگر اساساً در شهرها متمرکز شده بود، گسترش یافت و اخبار درگیری‌های نظامی چریک‌های فدائی در شهرهای بزرگ، دهان به دهان می‌گشت.

بدین طریق بود که در مدتی بسیار کوتاه نام فدائی در سراسر ایران پیچید و برجسته‌ترین کمونیست‌های ایران از میان کارگران و روشنفکران انقلابی راه مبارزه در صفوف سازمان را برگزیدند.

رژیم شاه که در آغاز می‌کوشید، جنبش نوین کمونیستی ایران را بی‌اهمیت و ناچیز جلوه دهد، اکنون که با رشد و اعتلاء این جنبش و محبوبیت روزافزون فدائیان در میان توده مردم زحمتکش و روشنفکران انقلابی روبرو شده بود، تبلیغات مخرب وسیعی را علیه جنبش ما، سازمان داد و در همان حال بر شدت فشار و سرکوب افزود.

در مجموع، در طی دورانی که از سیاهکل آغاز و به سقوط رژیم شاه می‌انجامد، صدها تن از رفقای ما به دست جلادان رژیم شاه تیرباران شدند، یا در نبردهای مسلحانه جان باختند. چند

هزارتن از اعضاء و هواداران سازمان دستگیر و به زندان محکوم شدند. معهذاً به رغم این همه سرکوب و ایضاً ضرباتی که از اشتباهات خود سازمان ناشی می‌شد، ادامه‌کاری سازمان در مبارزه تضمین گردید و مبارزه با شدت و حدت ادامه یافت و روز به روز بر اعتبار و محبوبیت سازمان افزوده شد. دلایل رشد سازمان، محبوبیت و اعتبار آن نیز بر مبنای آنچه که گفته شد، روشن است.

پس از سال‌ها بی‌عملی و انفعال که در پی خیانت‌های بی‌انتهای حزب توده و سرکوب‌های دیوانه‌وار رژیم شاه بر ایران حاکم شده بود، گروهی از انقلابیون کمونیست، با روی‌آوری به عمل انقلابی برای دگرگونی وضع موجود بپا خاسته بودند. آن‌ها با جریانات اپورتونیست و ریویزیونیست مرزبندی نموده و سنت‌های انقلابی کمونیستی را احیاء کرده بودند. رفقای ما که انتقاد نظری به نظم موجود را با انتقاد در عمل توأم ساخته بودند به همگان نشان دادند که به خاطر آرمان‌های والای طبقه کارگر، به‌خاطر سوسیالیسم از فدا کردن جان خود نیز دریغ نمی‌ورزند. این مسئله به ویژه در آن ایام از جهات مختلف حائز اهمیت بود. سازمان ما، از همان آغاز موجودیت خود می‌بایستی با تأکید بیشتری بر خصائل کمونیستی فداکاری، از خودگذشتگی، و مبارزه پیگیر در عرصه سیاسی ظاهر شود و از دو جهت به عنوان فدائی قدم به عرصه مبارزه سیاسی فعال بگذارد.

نخست این که سرکوب‌های مداوم، اختناق و دیکتاتوری عریان، فروپاشی جنبش کمونیستی ایران و حاکمیت روحیه انفعال و بی‌عملی، این تصور باطل را پدید آورده بود که در شرایط اختناق و سرکوب حاکم در آن زمان کاری نمی‌شود کرد. در این جا می‌بایستی الزاماً خصلت فداکاری کمونیستی برجسته شود، عملاً نشان داده شود که میتوان و باید تحت هر شرایطی مبارزه کرد. سر فرود آوردن در برابر نظم موجود و آرام گرفتن در برابر بی‌عدالتی، ستم و استثمار در شأن کمونیست‌ها نیست. باید با دشمن طبقاتی جنگید، حتی به بهای کشته شدن و ثانیاً – ما می‌بایستی خصلت فداکاری کمونیستی را برجسته کنیم، تا ننگ و رسوائی‌ای را که حزب توده به نام کمونیسم در ایران پدید آورده بود و به اعتبار و حیثیت کمونیسم در میان توده زحمتکش لطمه وارد آورده بود، از میان ببریم و اعتبار کمونیسم و جنبش کمونیستی را به آن باز گردانیم. ما می‌بایستی با عمل انقلابی خود، با مبارزه پیگیر و با خصائل فدائی وار کمونیستی نشان دهیم که اقدامات حزب توده ربطی به کمونیسم و جنبش کمونیستی نداشته و ندارد. ما نه تنها در این عرصه‌ها موفق بودیم، بلکه عملاً خود این مبارزه موجب تقویت نفوذ و اعتبار سازمان در میان توده مردم گردید.

با این همه، علیرغم تمام دست‌آوردها و نقش مثبتی که سازمان تا این زمان در جنبش ایفا کرده بود، با اشتباهات و انحرافات روبرو بود که برخی از فقدان تجربه و سطح بالنسبه پائین آگاهی



و دانش کمونیستی در آن مقطع ناشی میشدند و برخی دیگر بیانگر نفوذ گرایش‌های عموم خلقی در سازمان بودند.

از همان آغاز، سازمان، ارزیابی نادرستی از مسئله شرایط عینی انقلاب داشت. در برابر نگرش اکونومیستی رایج در آن زمان که به عامل اقتصادی و عدم رشد تضادها نقش مطلق میداد و نقش دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته و تأثیر منفی آن را بر جنبش‌های خودبه خودی نادیده می‌گرفت، رفیق احمدزاده با دیدن جنبه‌هایی از واقعیت، به انحرافی دیگر در غلطی، به عدم رشد کافی تضادها توجه نکرد و نقش بازدارنده دیکتاتوری و سرکوب را مطلق نمود. ادعا شد که تضادها به قدر کافی رشد کرده، نارضایتی و اعتراض به قدر کافی وجود دارد و شرایط عینی انقلاب موجود است، تنها دیکتاتوری است که مانع جریان وسیع جنبش‌های خود به خودی و سرنگونی رژیم شاه است. این در واقع نوعی اراده‌گرایی در برابر اکونومیسم را در پی داشت و به چپروی در مبارزات سازمان انجامید. این نظر پس از مدتی کوتاه در سازمان مردود اعلام شد، معه‌ذا نه بر نگرش کلی سازمان نسبت به مسئله دیکتاتوری تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت و نه بر تاکتیک‌های سازمان.

درست است که سازمان با پذیرش نظرات رفیق جزنی، وجود شرایط عینی انقلاب را در آن مقطع رد کرد، اما مجدداً بر مسئله تاکتیک مسلحانه به عنوان یک تاکتیک محوری تأکید گردید. لذا به رغم تأکیدی که در این مرحله بر مبارزه سیاسی و کار در درون طبقه کارگر می‌شد، پذیرش این تاکتیک نمی‌توانست تأثیر منفی خود را بر فعالیت سیاسی و کار سازمان در درون طبقه بر جای نگذارد. از سوی دیگر نگرش نسبت به مسئله دیکتاتوری نه تنها اصلاح نشد، بلکه در نظرات رفیق جزنی چنان برجسته می‌شود که بیش از پیش بر تضاد کار و سرمایه سایه می‌افکند و نبرد با دیکتاتوری به یک مرحله استراتژیک تبدیل می‌شود. از این جهت نظرات رفیق جزنی حتی در مقایسه با نظرات رفیق احمدزاده یک گام به پس بود.

اگر احمدزاده معتقد بود که "مبارزه با سلطه امپریالیستی یعنی سرمایه جهانی عناصری از مبارزه با خود سرمایه را دربر دارد" و "به این دلیل عناصری از یک انقلاب سوسیالیستی نیز در بطن این مبارزه ضد امپریالیستی متولد شده و در جریان مبارزه شروع به رشد می‌کند." و "هرچه دولت ماهیتاً و صوراً بورژوائی‌تر شده است، عناصر سوسیالیستی انقلاب اهمیت بیشتری پیدا کرده، مبارزه با سلطه سرمایه جهانی بیشتر به مبارزه با خود سرمایه مبدل می‌شود." حال نبرد با دیکتاتوری خود به یک مرحله استراتژیک مجزا تبدیل می‌گردد. این نظریه، گرایش عموم خلقی را در سازمان تقویت کرد. نبرد میان کارگران و سرمایه‌داران تحت الشعاع نبرد خلق علیه دیکتاتوری قرار می‌گیرد و استقلال طبقاتی کارگران مخدوش می‌گردد. این خطر همواره در کشورهای آنی که به علل عینی و ذهنی هم‌زمان دو نبرد در جریان

است که به لحاظ ماهیت، اهداف و ترکیب اجتماعی‌شان با یکدیگر متفاوت‌اند یعنی مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه‌دار به خاطر برافکندن نظم سرمایه‌داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی و مبارزه خلق یعنی مبارزه مشترک کارگران و خرده‌بورژوازی علیه قدرت دولتی حاکمه و امپریالیسم به خاطر یک رشته مطالبات معوقه دمکراتیک و آزادی‌خواهانه، رفاهی و ضدامپریالیستی، وجود دارد. چرا که کمونیست‌ها ناگزیرند به این هردو نبرد دامن بزنند و آن‌ها را رهبری کنند. همانگونه که هر گونه کم بها دادن به مبارزه مشترک کارگران و خرده‌بورژوازی، میتواند به سکتاریسم، منزوی کردن طبقه کارگر و سوق دادن خرده‌بورژوازی به سوی بورژوازی بیانجامد، پُر بها دادن به این مبارزه در قیاس با نبرد کار و سرمایه، عدم مرزبندی‌های صریح و محکم و کم بها دادن به حفظ اکید استقلال طبقاتی کارگران، می‌تواند تا نفی استقلال طبقاتی کارگران و انحلال این طبقه در جنبش عموم خلقی پیش رود.

واقعیت این است که سازمان ما در این دوره نتوانسته بود رابطه صحیحی میان این دو نبرد برقرار کند. به نبرد طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داران، نبردی که هدفش کمونیسم است، کم بها داده شد، اما به نبرد خلق علیه امپریالیسم و دیکتاتوری عریان رژیم شاه بیش از حد بها داده شد. از این گذشته در همین نبرد خلق نیز آن گونه که باید خط و مرزهای صریح و روشنی که بتواند طبقه کارگر را کاملاً از خرده‌بورژوازی متمایز سازد، استقلال طبقاتی آن را حفظ کند و بر خصلت موقت و مشروط اتحاد تأکید کند، ترسیم نشد. نتایج منفی این تفکرات و گرایشات عموم خلقی در سازمان به‌ویژه در دوران قیام، در جریان به‌قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و اندکی پس از آن در رشد گرایشات اپورتونیستی راست در سازمان و کشیده شدن بخش بزرگی از نیروهای سازمان به دنباله‌روی از جمهوری اسلامی خود را نشان داد. معه‌ذا در ارزیابی اشتباهات و انحرافات سازمان در دوران قبل از قیام، این حقیقت را باید در نظر گرفت که این انحرافات هنوز به صورت یک گرایش عمل می‌کرد و نمی‌توانست بر خصلت کمونیستی و انقلابی سازمان تأثیر بگذارد. در نتیجه همین خصلت‌های کمونیستی و انقلابی و مبارزه پیگیر است که سازمان می‌تواند تقریباً تمامی پیشروان کارگری و روشنفکران انقلابی کمونیست را به سوی خود جلب کند و با اعتلاء وسیع جنبش توده‌ای به قدرتمندترین و با اتوریته‌ترین سازمان در میان کارگران تبدیل گردد.

## از قیام تا به امروز

مبارزات پیگیر سازمان در دوران ماقبل قیام و حضور و مداخله سازمان در جریان انقلاب و قیام مسلحانه باعث گردید که با سرنگونی رژیم شاه، سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران به یک جریان قدرتمند و بانفوذ کمونیستی نه تنها در ایران بلکه در سراسر خاورمیانه تبدیل گردد. رادیکال‌ترین نیروهای جامعه به صفوف سازمان پیوستند. تعداد بسیار کثیری از کارگران و روشنفکران انقلابی به سازمان گرایش یافتند. دفاع سازمان از مطالبات سوسیالیستی کارگران، و خواست‌ها و مطالبات دمکراتیک عمومی مردم، در برابر هیئت حاکمه ارتجاعی که با سرنگونی رژیم شاه به قدرت رسیده بود، سازمان را به یک آلترناتیو نیرومند در برابر رژیم حاکم تبدیل کرده بود. در مدت کوتاهی که پس از سرنگونی رژیم شاه شرایط برای فعالیت آزادانه و علنی وجود داشت، سازمان توانست تقریباً در تمام کارخانه‌ها و مؤسسات بزرگ صنعتی نقش برجسته‌ای در جهت متشکل ساختن و آگاه نمودن کارگران ایفا نماید و هزاران کارگر پیشرو به صفوف سازمان پیوستند. نقشی که سازمان ما در همین مدت کوتاه در جهت گسترش ایده سوسیالیسم در جامعه ایفا نمود نیز در نوع خود کم‌نظیر بود. بدون اغراق باید گفت که لااقل نود درصد از انقلابیون ایران در آن مقطع تحت تأثیر مبارزه، فعالیت و اعتقادات کمونیستی سازمان ما به جنبش کمونیستی پیوستند. روز به روز بر قدرت و نفوذ سازمان افزوده می‌شد. شاخه‌های تشکیلات در سراسر ایران گسترش یافته بود. قدرت سازمان تا بدان حد رسید که قادر بود در تهران میتینگ‌ها و راهپیمائی‌های چند صد هزار نفری سازماندهی کند. نشریه کار، ارگان سازمان که از اسفندماه ۱۳۵۷ انتشار آن آغاز شده بود، در تیراژ وسیعی در سراسر ایران پخش می‌شد. با تمام این اوصاف، سازمان نتوانست از این موقعیت استثنائی برای سرنگونی طبقه حاکمه و برقراری یک حکومت انقلابی استفاده کند، علت آن نیز در آن بود که سازمان ما در آن مقطع فاقد یک برنامه مدون و مشخص پرولتری و تاکتیک‌های منسجم بود. این امر نه تنها مانع از آن گردید که سازمان برای کسب قدرت اقدام کند، بلکه خود به عاملی برای سلطه اپورتوننیسم و ضربات پی در پی به سازمان تبدیل گردید. در حقیقت، وجود نگرش‌های عموم خلقی در سازمان و نیز فقدان برنامه مدون صریح و روشن و تاکتیک‌های منسجم پرولتری باعث گردید که در شرایط نوینی که با سرنگونی رژیم شاه و استقرار یک قدرت ارتجاعی دیگر به نام جمهوری اسلامی پدید آمده بود، گرایش عموم خلقی در سازمان تقویت گردد و تدریجاً به اپورتوننیسم تام و تمامی تبدیل گردد که مظهر آن جریان موسوم به “اکثریت” بود.

بلافاصله پس از قیام، مهم‌ترین اختلافی که در سازمان بروز کرد همانا موضع‌گیری در قبال

حاکمیت جدید و ماهیت آن بود. اکثریت کمیته مرکزی و ایضاً اکثریت اعضای سازمان، جمهوری اسلامی را خرده‌بورژوائی، انقلابی، مترقی و غیره و ذلک می‌دانستند و براین مبنا دفاع و حمایت از جمهوری اسلامی و اتحاد با آن را مطرح می‌کردند.

در قبال این گرایش، اقلیتی از اعضاء و کادرهای سازمان قرار داشت که جمهوری اسلامی را رژیم ضدانقلابی و ارتجاعی می‌دانست، خواهان مقابله و مبارزه پیگیر با آن و تدارک برای سرنوشتی آن بود. اکثریت اعضاء تحریریه کار از مدافعین جدی این نظریه بودند و این موضع مورد حمایت تعدادی از اعضاء و کادرهای سازمان و بخش قابل ملاحظه‌ای از هواداران سازمان بود.

اختلاف دیگری که در این مقطع بروز نمود، شیوه برخورد به گذشته سازمان بود. اکثریت کمیته مرکزی که با سرعت و شتاب راه اپورتونیسم و ارتداد را می‌پیمود، از موضعی اپورتونیستی به نفی تمام مبارزه گذشته سازمان به نام نفی مشی چریکی پرداخت. اما گرایش دیگر سازمان در عین انتقاد به مبارزه چریکی و انحرافات گذشته، معتقد به نفی دیالکتیکی و نه مکانیکی گذشته بود، یعنی بر این اعتقاد بود که می‌باید دست‌آوردها، سنت‌ها و مبارزات مثبت و انقلابی را حفظ کرد و بر آن ارج نهاد و نقاط ضعف و انحرافات را به دور ریخت.

یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف در این دوران مسئله مرزبندی با ریویزیونیسم در عرصه بین‌المللی بود. جریان راست مرزبندی‌های گذشته سازمان را با ریویزیونیسم به طور کلی و ریویزیونیسم خروشچفی به طور خاص که از هنگام شکل گرفتن سازمان وجود داشت به کنار نهاده و بیش از پیش به سمت خط مشی ریویزیونیستی شوروی گرایش می‌یافت و حال آن که گرایش دیگر خواستار حفظ این مرزبندی‌ها بود.

مسائل مورد اختلاف در سازمان، به یک بحران جدی انجامید. کمیته مرکزی در آذر ۱۳۵۸ پلنوم وسیعی را برگزار نمود تا بحران را ریشه‌یابی و راه‌حل ارائه دهد. اما در واقع این پلنومی برای بررسی بحران و راه حل آن نبود، اجلاسی برای تسویه حساب با گرایش انقلابی و پیشبرد خط مشی اپورتونیستی بود.

در این پلنوم، اکثریت براین اعتقاد بود که ابتدا باید به گذشته سازمان پرداخت و بعداً به مسائل مبرم، یعنی ابتدا یک دوره به مبارزه ایدئولوژیک پیرامون گذشته سازمان پرداخته شود و سپس به مسائل مبرم. اما گرایش مخالف این نظر معتقد بود که با توجه به اوضاع سیاسی جامعه، باید از کانال پاسخ به نیازهای مبرم جنبش و تدوین اهداف، برنامه، استراتژی و تاکتیک‌ها در جهت حل بحران گام برداشت و در جریان تدوین این مسائل با انحرافات گذشته نیز برخورد نمود. به هر حال پلنوم نظر اول را پذیرفت، و از همین‌جاست که بطور مشخص

دو جریان "اکثریت" و "اقلیت" در سازمان شکل گرفتند.

پس از گذشت مدتی کوتاه از پلنوم که زمینه تقویت نفوذ جریان اپورتونیستی راست را در سازمان هموار کرده بود، روشن گردید که اختلاف میان دو جریان انقلابی و اپورتونیست تا بدان حد رسیده که دیگر نمی‌توانند در یک تشکیلات، مبارزه مشترکی را پیش برند. اقلیت از مارکسیسم - لنینیسم، سوسیالیسم و مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی دفاع میکرد و حال آن که اکثریت، مدافع سوسیالیسم اپورتونیستی، زدوبند و سازش با جمهوری اسلامی و دنباله‌روی از بورژوازی بود. انشعاب به امری اجتناب ناپذیر تبدیل گردید. این انشعاب در خرداد ۱۳۵۹ صورت گرفت و دو سازمان به نام فدائی، در سطح جنبش شکل گرفتند، که یکی از آنها به نام "اکثریت" و دیگری بنام "اقلیت" معروف گردید.

به رغم ضربه سنگینی که اپورتونیسم بر پیکر سازمان وارد آورد و اکثریت قابل ملاحظه کادرها و اعضاء سازمان به اپورتونیسم و ارتداد در غلطیدند و ارتجاع نیز با تشدید جو خفقان و سرکوب امان نداد که سازمان ما بتواند در شرایط نبرد سهمگین طبقاتی به تجدید آرایش قوای خود پردازد، با این وجود "اقلیت" به مبارزه پیگیر خود علیه رژیم ادامه داد، به سازماندهی کارگران و توده‌های زحمتکش پرداخت و مجدداً به یک سازمان با نفوذ توده‌ای تبدیل گردید. در عین حال یکی از افتخارات اقلیت نیز در این است که در سال ۶۰ یعنی درست در بحبوحه تعرض افسارگسیخته رژیم به آزادی‌های سیاسی و سرکوب سازمان‌های انقلابی، کنگره اول خود را در تهران برگزار نمود، تا حرکت خود را بر مبنای یک خط مشی مدون و مشخص پیش ببرد. پس از پایان کنگره در حالی که مسئله تجدید سازماندهی و پیشبرد خط مشی مدون کنگره در دستور کار قرار گرفته بود، بزرگترین ضربه به سازمان وارد آمد. اکثریت اعضاء کمیته مرکزی سازمان و تعداد زیادی از اعضاء و کادرها و هوداران سازمان دستگیر و اعدام شدند، یا در جریان مقاومت مسلحانه در برابر مزدوران رژیم جان باختند.

این ضربه‌ای سنگین به سازمان ما بود. معهذا رفقای که از ضربات جان سالم بدر برده بودند، کار بازسازی تشکیلات را مجدداً آغاز نمودند، و برگزاری پلنوم وسیع سال ۶۱ بیانگر بازسازی و احیاء مجدد تشکیلات بود.

مبارزه ادامه یافت. هر چند که در جریان این مبارزه باز هم رژیم صدها تن از رفقای ما را به جوخه اعدام سپرد و گروه کثیری نیز در سیاه‌چال‌های قرون وسطائی به بند کشیده شدند، اما مبارزه ادامه یافت. از حقانیت طبقه کارگر، نقش، رسالت و منافع آن دفاع گردید و از سنت‌های انقلابی سازمان حفاظت گردید. در بطن این مبارزه، سازمان بیش از پیش به لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی از تقواء یافت. اهداف، آرمان‌ها و خواست‌های خود را به شکلی صریح و

روشن در یک برنامه مدون ساخت و به استراتژی و تاکتیک‌های منسجمی دست یافت. این دست‌آوردها البته به سادگی بدست نیامدند، بلکه حتی پس از انشعاب بزرگ، سازمان ما لطامات سنگینی متحمل گردید. ضرباتی که در طی این مدت به سازمان وارد آمد، بعضاً ناشی از اشتباهات و کم‌تجربگی و بعضاً ناشی از انحرافات بود که ما هنوز نتوانسته بودیم با آنها تسویه حساب کنیم. در فاصله سال‌های ۶۰ تا ۶۴ یورش‌های سرکوبگرانه رژیم، لطامات حقیقتاً سنگینی به سازمان وارد ساخت. تنها در یک یورش وحشیانه، اکثریت مرکزیت و تعداد زیادی از کادرهای برجسته سازمان یا در یک نبرد رودر روی با رژیم جان باختند و یا پس از دستگیری سریعاً به جوخه اعدام سپرده شدند. این تنها در سال ۶۰ بود. در طی سال‌های ۶۱، ۶۲، ۶۳ و ۶۴ نیز ضربات دیگری به سازمان وارد آمد. اکثریت رفقای که دستگیر شده بودند تیرباران شدند و تعدادی نیز به حبس‌های طویل‌المدت محکوم گشتند. رژیم، وحشی‌گری را تا بدان جا رساند که گروه کثیری از هواداران سازمان را نیز به جرم فعالیت در میان کارگران یا صرفاً پخش نشریات سازمان به جوخه اعدام سپرد. با این همه هنوز در سال ۶۴ سازمان ما تنها جریان سیاسی بود که نشریه کار را در داخل ایران منتشر و توزیع می‌کرد و حوزه‌های تشکیلاتی سازمان در کارخانه‌ها و محلات فعال بودند. در پی هر ضربه‌ای که در این سال‌ها به سازمان وارد می‌شد، با یک سازماندهی مجدد روال فعالیت‌ها از سر گرفته می‌شد. معهذاً این ضربات پی در پی رژیم نه تنها قدرت رزمی سازمان را پائین آورد، بلکه آن را از درون نیز تضعیف نمود و معضلات جدیدی پدید آورد که نتیجه آن انشعابات بعدی بود. انشعاب سال ۶۱ نخستین نمونه از این انشعابات بود که نه تنها به علت خود انشعاب قدرت سازمان تضعیف شد، بلکه از هم گسیختگی که این جریان در تشکیلات پدید آورده بود یکی از علل ضربه بسیار سنگین آخرین روزهای سال ۶۰ بود. هنگامی که در سال ۵۹ مسئله انشعاب بزرگ در سازمان پیش آمد، واقعیت این مسئله این بود که طیف وسیعی از مخالفین خط مشی اکثریت صرفاً بر این مبنا که اقلیت، حاکمیت را ضدانقلابی ارزیابی می‌کرد، به آن پیوسته بودند. در این مدت هنوز اقلیت فرصت آن را نیافته بود که از طریق یک برنامه مشخص و مدون خط مرزهای صریح خود را با جریانات دیگر روشن سازد و بر مبنای این برنامه و تاکتیک‌های منسجم، وحدت درونی خود را تحکیم بخشد. لذا گرایش‌های متعددی وجود داشتند که گاه تا نفی مواضع اقلیت پیش می‌رفتند. از این نمونه بود گرایش خرده‌بورژوائی که در اواخر ۶۰ در سازمان سر برداشت و به علت مواضع ایدئولوژیک - سیاسی اساساً متفاوت خود نمی‌توانست در سازمان بماند. از اینرو پس از نخستین کنگره سازمان، در تدارک انشعاب بود و در شرایطی که رژیم از هر سو یورش خود را آغاز کرده بود، با اقدامات تشکیلاتی شکنانه خود، سر در گمی و از هم گسیختگی را در سازمان به اوج رسانده بود. این جریان خرده‌بورژوائی که به ظاهر شعارهای چپ می‌داد، عملاً انفعال و بی‌عملی را تبلیغ می‌کرد و پس از انشعاب در

نتیجه همین اپورتونیسیم و بی‌عملی مضمحل‌گردید و دیگر نام و نشانی از آن باقی نماند. معه‌ذا ضربه خود را از دو جهتی که گفتیم به سازمان وارد آورده بود. این تجربه به ما نشان داد که بدون یک برنامه صریح، روشن و مشخص و بدون یک رشته تاکتیک‌های منسجم و توافق بر سر این برنامه و اساسی‌ترین تاکتیک‌ها، هیچ وحدتی نمی‌تواند پایدار بماند و هیچ سازمانی نمیتواند انسجام خود را حفظ کند. از این رو تدوین هر چه فوری‌تر برنامه در دستور کار قرار گرفت. مسئله دیگر این که، هم در زمینه ضرباتی که رژیم به سازمان وارد آورد و هم ضرباتی که ناشی از انشعابات متعدد بودند، هر چند عوامل مختلف نقش داشته باشند، اما یکی از اشکالات عمده در کارما، در زمینه سبک کار و شیوه فعالیت بود. از سال ۶۰ تا ۶۴ در حالی که رژیم یورش گسترده سرکوبگرانه خود را آغاز کرده بود، تمام تلاش ما این بود که در عرصه سیاسی و مبارزه طبقاتی فعال باشیم. لذا پس از هر ضربه‌ای که به سازمان وارد می‌آمد، سریعاً در پی سازماندهی مجدد و کشاندن نیرو به عرصه مبارزه بودیم. گاه این حرکات ما با نوعی تبلیغات گرائی و خودنمایی خرده‌بورژوائی همراه بود. ما بیش از آن که در فکر ادامه‌کاری و تحکیم تشکیلاتی خود باشیم، در پی این بودیم که خود را در عرصه سیاسی فعال نشان دهیم. ارزیابی کنفرانس اول سازمان در این زمینه گویاست: “هرچند ضربات مکرر پلیس به سازمان نیز یکی از عوامل محدود کننده حیطه فعالیت و انجام وظائف سازمانی ما بوده است، اما این ضربات با شکل سازمانی و فعالیت و سبک کار ما مرتبط بوده‌اند. سازماندهی مبارزه طبقاتی و مداخله فعال در این مبارزه، قبل از هر چیز مستلزم یک تشکیلات مستحکم، منضبط و ادامه‌کار در میان کارگران است. تنها چنین تشکیلاتی قادر است، در برابر یورش‌های پلیس استحکام خود را حفظ کند و وظائف خود را به انجام برساند در حالی که تشکیلات ما در دوران مورد بحث فاقد ضوابط و معیارهای حاکم بر تشکیلاتی است که بتواند در دوران سرکوب عنان گسیخته ادامه‌کاری و پایداری خود را در مبارزه تضمین کند. ما بیش از آن که در فکر ایجاد یک تشکیلات مستحکم، محدود، منضبط و ادامه‌کار در میان کارگران بوده باشیم در پی گسترش سطحی و بی‌رویه بوده‌ایم. در این تشکیلات مداوماً خط و مرزهای تشکیلاتی مخدوش شده و کنترل ناپذیری آن بیشتر شده است. این شکل سازمانی با یک سبک کار و شیوه فعالیت غلط توأم بوده است. ادامه‌کاری و پایداری یک تشکیلات کمونیستی در مبارزه، مستلزم سبک کار و شیوه فعالیت کمونیستی است. این سبک کار مستلزم متانت در سازماندهی، آینده‌نگری، دوری جستن از حرکات لحظه‌ای و مقطعی و جار و جنجال‌های تبلیغاتی است. درحالی که ما به عوض این که با چنین سبک کاری فعالیت نمائیم در تلاش بوده‌ایم، که مداوماً سازماندهی کنیم. تشکیلات را گسترش دهیم، بخش‌های ضربه خورده را بازسازی نمائیم تا نشان دهیم علی‌رغم سرکوب‌ها و ضربات مداوم رژیم، بلاوقفه به مبارزه خود ادامه می‌دهیم، در همه جا فعالیم و حضور داریم، در سخت‌ترین شرایط اعلامیه‌ها

و نشریات ما پخش می‌گردد. این سبک کار که بیشتر جنبه تبلیغاتی داشته و آغشته به روحیات غیرپرولتاری بوده است، نه تنها مغایر با ادامه‌کاری و پایداری تشکیلات ما در مبارزه بوده است، بلکه تشکیلات را در معرض یورش‌های مداوم پلیس قرار داده است. حضور فعال داشتن در مبارزه امری ضروری است. مداخله فعال در مبارزه طبقاتی امری حیاتی است. اما این خود مستلزم یک پیش‌شرط یعنی وجود یک تشکیلات مستحکم در میان کارگران، و سبک کار و فعالیت متین، پیگیر و ادامه کار به دور از جنجال‌آفرینی و خودنمایی خرده‌بورژوائی است. ”این سبک کار بازتاب خود را در زندگی تشکیلاتی ما داشت و توأم با سیستم تشکیلاتی ماقبل حزبی ما به بحران‌های تشکیلاتی و انشعابات ناشی از آن انجامید. به‌رغم پیشرفتی که در چند سال گذشته در مضمون ایدئولوژیک – سیاسی سازمان صورت گرفته بود، اشکال سازمانی ماقبل حزبی هنوز در تشکیلات به حیات خود ادامه میدادند. این خود، تضاد شدیدی میان مضمون پیشرفته و حزبی و اشکال سازمانی عقب‌مانده ماقبل حزبی پدید آورده بود. مکانیسم‌ها و ضوابط حزبی که بتوانند تأمین‌کننده مناسبات سالم و حل اصولی تضادها باشند وجود نداشت. در یک سو تفکرات محفلی و گریز از مرکز و در سوی دیگر سانترالیسم یک‌جانبه و توسل به شیوه‌های بوروکراتیک برای حل مسائل بود. یک برنامه حزبی و تاکتیک‌های حزبی، سیستم تشکیلاتی حزبی و ساختار مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک را می‌طلبد. فقدان این مسئله می‌تواند به بحران‌های تشکیلاتی، انشعابات و ضربات جدی بیانجامد. همان گونه که در مورد سازمان ما چنین شد.

این مجموعه اشکالات کار ما، از دوران شکل‌گیری اقلیت تا به امروز بود. این‌ها همگی تجارب گرانبهایی بودند که ما از آن‌ها درس گرفتیم و تلاش نمودیم که دیگر اشتباهات را تکرار نکنیم و خود را از هرگونه انحرافی میرا داریم.

اما امروز آن‌چه که اصول اعتقادی و مسیر حرکت ما را تعیین مینماید، برنامه روشنی است که قطب‌نمای فعالیت ما و بیانگر اهداف ما است. تاکتیک‌های مدون ما تعیین‌کننده شیوه‌ها و اشکال مبارزه ما است. اساسنامه ما، بیانگر سیستم تشکیلاتی و اصول و ضوابط حاکم بر مناسبات درونی ما است.

نتیجه کلی این است که آن‌چه سازمان ما امروزه بدان دست یافته است، محصول یک ربع قرن فعالیت و مبارزه، پیش‌روی و عقب‌نشینی، شکست و پیروزی، درس‌آموزی از خطاها و اشتباهات است. ما در مورد خدمات سازمان به جنبش کمونیستی و جنبش کارگری تأکید نمی‌کنیم. آن‌چه که انجام گرفته وظیفه ما بوده است. در مورد خطاها، انحرافات و اشتباهات سازمان نیز در طی این ربع قرن همین‌قدر اشاره می‌کنیم که آن‌ها نه محصول بی‌عملی و ادعاهای صوری پُر طمطراق بلکه برخاسته از عمل و مبارزه ما بوده است. کسی که صرفاً



حرف می‌زنند و مبارزه نمی‌کند، البته اشتباه هم نمی‌کند. اما جریانی که مداخله‌ای فعال در مبارزه طبقاتی داشته باشد، در هر گام ممکن است با اشتباهاتی هم روبرو شود، اما مهم اینست که با این خطاها و اشتباهات برخوردی انتقادی صورت بگیرد و از آن درس گرفته شود. این دست‌آورد بسیار مثبت ماست. با این امید و آرزو که بتوانیم وظیفه خود را در زمینه سازماندهی و آگاهی طبقه کارگر برای برپائی انقلاب اجتماعی و استقرار نظم انسانی کمونیستی ایفا نمائیم، یاد تمام رفقای را که از هنگام موجودیت سازمان در صفوف آن مبارزه کردند و به خاطر سوسیالیسم جان باختند، گرامی می‌داریم و به مبارزه خود ادامه می‌دهیم.



<http://www.fadaian-minority.org>  
[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)